

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به روایاتی بود که به اصطلاح حضرات در اخبار علاجیه معروف است، یکیش هم روایتی بود که به شماره ۲۳ مرحوم آقای بروجردی در این بحث مقدمات جامع الاحادیث باب ۶ آوردند و عرض شد این روایت از رجال کشی است. البته ما الان مجموعه روایاتی از رجال کشی داریم که در این جهت هست و لذا انصافا یک شاهد قوی بر این مطلب است.

راجع به این رجال کشی هم من یک صحبتی آن روز کردم، البته این صحبت ها راجع به رجال کشی خارج از محل بحث بود، هدف ما هم از این صحبت ها این است که حضرات از همین الان آماده بشوند برای این که مثلا نقاطی را که ما احتیاج به کار و تحقیق داریم روشن بشود مثلا خود همین متن کتاب کشی تصحیح بشود و امورش روشن بشود خودش یکی از ضرورت هایی است که در حوزه هست و مراد ما از تصحیح هم این نیست که حالا مطلب حتما غلط است، گاهی می شود برای تصحیح یک مطلب احتیاج به تاویل داریم، خب می شود تقيیدی در عبارت داد که آن تاویل برداشته بشود مثلا این جا این طور دارد، حدَّثني محمد ابن عيسى ابن عبيد که عرض کردیم ایشان از اجلاء است، عن يونس ابن عبدالرحمن أن بعض اصحابنا سألَه.

تا گفت عن يونس ابن عبدالرحمن يعني كلام، كلام يونس است، إن بعض اصحابنا سألَه يعني كانما انسان، در صورتی که مرادش این است که سأل يونس و این كلام اصولا كلام محمد ابن عيسى است، كلام يونس نیست. خب این کلمه عن يونس ابن عبدالرحمن در این جا غلط آمده است. حالا باید توجیه بکنیم یعنی مثلا این مطلب را راجع به يونس سوال کردند، یک توجیهی باید بشود و إلا این عبارت که غلط است، چون این مطلب که إن بعض اصحابنا سألَه کلامی است که محمد ابن عيسى می گوید. می گوید من آن جا بودم بعضی از اصحاب ما از يونس سوال کردند، كلام مال يونس نیست، كلام مال محمد ابن عيسى شاگرد ایشان است اما خب الان یک جوری آمده که آدم باید كلام را تصحیحی بکند.

.....

حالا اگر فرض کنید عبارت این طور بود، چون تصادفاً قبلش هم قال دارد، قالاً حدثنا سعد ابن عبدالله، قال حدثني محمد ابن عيسى، یک قال این جا اضافه بشود یعنی قال محمد ابن عيسى، به جای کلمه عن یونس باید باشد قال، قال یعنی محمد ابن عيسى.

آن وقت این إن بعض اصحابنا باید جلو بیاید، إن یونس ابن عبد الرحمن سألہ بعض اصحابنا، این باید به این صورت باشد. علی ای حال کلام، کلام شاگرد یونس است، کلمه عن در اصطلاح محدثین، من این را چند بار عرض کردم فراموش نشود چون بعضی ها به این ذهنیت رسیدند که ممکن است که کلمه عن را بکار ببرد یا به اصطلاح حدیث معنعن باشد اما از خود او نشنیده باشد مثلاً در کتابش دیده است. این اصطلاحاً در علم درایۃ الحدیث اصطلاحش این طور است عنعنه اعم از اتصال است، این که عنعنه می گویند یعنی عن فلان، عن فلان، اعم از اتصال است یعنی شنیده باشد یا نشنیده باشد. این الان بحثی در کتب درایۃ الحدیث است البته در بین اهل سنت، در میان ما کمتر مطرح شده است و عرض کردیم در میان اهل سنت بالای ۹۵ درصد معتقدند که عنعنه مساوق با اتصال است، اگر گفت عن فلان، حتماً از او شنیده، باید اتصال باشد.

خب بعضی ها گفتند عنعنه اعم است و این مبنای عده ای بوده که عنعنه اعم از اتصال است. مثلاً اگر مطلبی را در کتابی دیده، مثلاً کتاب یک معاصری، ممکن است بگوید که، مثلاً در کتاب آقای خوئی دیده اما خودش نشنیده، بگوید عن السید الخوئی مثلاً، عنعنه اعم از اتصال است، ممکن است شنیده باشد و ممکن است نشنیده باشد. یک بحثی است که عرض کردم این بحث های حدیثی و درایتی در مصادر ما خیلی کم آمده است اما در مصادر اهل سنت مفصل آمده است. الان مبنای مشهور اهل سنت عنعنه مساوق با اتصال است، اگر گفت عن فلان یعنی شنیده، به هر حال اتصال دارد و اعم از اتصال نیست. و این سرّش هم این است که ما در زبان فارسی برای این کلمه عن یا من «از» بکار می بریم، در اصطلاح محدثین کلمه عن را آوردند که دلالت بر این بکند که از او شنیده یعنی به او ارتباط دارد چون عن در لغت عرب اساساً غیر از من است، من را عرض کردم معانی متعدد گفتند جامعش نشویه است یعنی این منشا است، منشا را بیان می کند اما عنعنه به معنای مجاوزه است به قول آقایان. وقتی می گوید رمیت السهم عن القوس یعنی این نیست که فقط تیر پرتاب شد، لحاظ کرده قوس و کمان را و این تیر از داخل کمان. مجاوزه به این معناست یعنی این نکته را ملاحظه کرده که این

.....

شیء از داخل آن است. وقتی گفت عن یونس یعنی از او صادر شده، این نکته را دقت بفرمایید، سرّ این که عنعنه مساوق با اتصال است، نگفتند من فلان، گفتند عن فلان و لذا یک نکته دیگر هم عرض کردیم این نکته در کتب ما نیست، من حتی در کتب قدمای اهل سنت هم، یک دفعه دیگه هم این جا عرض کردم، چون این ها نکات حدیثی است، حالا که بحث تعارض است بعضی از نکات را عرض بکنیم.

این را در کتب بعضی از معاصرین دیدم و إلا در کتب قدمایشان نیست، مثلاً شما می خواهید یک حدیثی را از کافی نقل بکنید، تارّه می گوید ما عن الکافی، مثلاً عن الکافی عن فلان، یک دفعه می گوید فی الکافی عن فلان. اینها آمدند گفتند این دو تا با هم فرق می کند، بگوئید فی الکافی یا عن الکافی. اگر گفتید عن الکافی یعنی شما می خواهید بگوئید من یک سند به کافی دارم که با سند خودم با آن اجازه از کافی نقل می کنم اما اگر گفتید فی الکافی نه، بحث سند نیست، در کافی این طور موجود است. اگر فی گفتید یعنی وجودش در کتاب. اگر عن گفتید یعنی سند دارم. عرض کردم در اصطلاحات ما نیست و آقایان ما هم الان مقید به این اصطلاح نیستند، کلمه فی یا عن بکار ببرند لکن انصافاً دقتی را که در این جهت عده ای داشتند خیلی مغتنم است که مثلاً عن الکافی با فی الکافی فرق بگذارند.

و کرارا و مرارا و تکراراً عرض کردم که جماعتی از قدمای ما اصولاً عنعنه را اعم از اتصال می گیرند، یکی از مشکلات حدیث در پیش ما در حقیقت این بوده مثلاً از محمد ابن سنان که این همه حدیث دارد نقل کردند احادیثی را که برایتان نقل کرده انما هی کتب اشتریتها من السوق، گفتم عن فلان ولی در حقیقت از کتابش است، از خودش نشنیدم. از محمد ابن سنان چنین مطلبی نقل شده و کرارا و مرارا و تکراراً عرض شد وقتی مرحوم نجاشی درباره شخصی می گوید کان ضعیفاً فی الحدیث، مرادش از ضعف در حدیث این است، یک اصطلاحی است که شاید دیده باشید، می گویند ضعیفٌ فی الحدیث تضعیف نیست، اگر گفت کان ضعیفاً، این تضعیف است، اگر بگوئید ضعیفٌ فی الحدیث این تضعیف نیست، چرا تضعیف نیست؟ چون مراد از ضعیف فی الحدیث یعنی در علوم حدیث، در بخش حدیث، در شناخت حدیث، مثلاً ملتزم نیست که حتماً بگوئید اگر کلمه عن را بکار بردم اتصال باشد ولو به نحو وجاده هم باشد حالا از کتابش دیده من می توانم کلمه عن را بکار ببرم، کلمه عن اعم از اتصال است. و لکن عرض کردم معروف و مشهور، بالای نود درصد، در بین قدما که اصلاً این بحث را نداریم. بلکه بین قدما یک روایتی داریم که از امام جواد سلام الله علیه سوال می کند که کتب اصحاب

ما مدفون بود و در آوردیم، تقیه شدید بود، آیا این ها را نقل بکنیم؟ حضرت می فرماید حدّثوا بها، فإنها حقّ یعنی اجازه دادم به نحو وجاده نقل بکنید لکن حالا اولاً این حدیث سندش اشکال دارد، در کتاب کافی هم آمده، منحصرأ در کافی است. سندش محل اشکال است و تصدیقش هم خیلی مشکل است. حالا به هر حال خیلی وارد این حدیث نشویم.

بعدهش هم حضرت ندارد که مثلاً بگوید عن فلان، شاید بگوید وجدتُ فی کتاب فلان.

یکی از حضار: از شینونه؟

آیت الله مددی: من هم هنوز نفهمیدم، سینونه، شینوله، سمبوله، شمبوله، اسم این آقا را نمی دانم.

محمد ابن حسن ابن خالد از اشاعره قمی است، یک لقبی دارد که هنوز هم درست برای من روشن نیست که این چیست، فارسی قدیم است یا چیست، با این که ایشان عرب یمنی است، اشاعره قم اصولاً یمنی بودند. ما این بحث را نداریم لکن مراد نجاشی روشن بشود، کان ضعیفاً فی الحدیث یعنی مقید به مراعات ضوابط تحدیث نبوده، ضعیفاً فی الحدیث، تقید نداشته که ضوابط تحدیث را بکار ببرد. اما ضعیفاً نه خودش ضعیف بوده، لذا ضعیفٌ تضعیف هست، ضعیفٌ فی الحدیث تضعیف نیست، خوب دقت بکنید! ضعیفٌ فی الحدیث خود این تضعیف نیست، تضعیف حساب نمی شود، یکی از همان قواعد تحدیث همین است، این که قاعده خیلی مهمی بوده چون این کتاب ها در کوفه منشور بوده، در کتب اصحاب ما در کوفه موجود بوده، در بازار موجود بوده، خرید و فروش می شده، بعضی ها به جای این که بروند از طرف نقل بکنند به همان نسخه چاپی و به همان نسخه موجود در بازار اکتفا می کردند، حالا اشکال ندارد، اشکال سر این قسمت است که روشن نمی کند. تفصیلش در یک وقت دیگره.

یکی از حضار: تدلیس هم که به بعضی نسبت داده شده از همین زاویه است؟

آیت الله مددی: تدلیس در اصطلاح ما به معنای غل و غش است و از اقسام کذب است و حرام، اما در اصطلاح حدیث معنای دیگری دارد چون دیدم بعضی از آقایان نوشتند که فلانی را رموه بالتدلیس و معذک در بخاری از او حدیث هست یا حتی بعضی از مشایخ خود بخاری هم مرمی به تدلیس هستند. عرض کردم تدلیس در اصطلاح حدیثی این معنا نیست، اصلاً تدلیس از دلس به معنای تاریکی

است، غسق، آن هم به معنای تاریکی است. تدلیس یعنی در تاریکی راه رفتن، کاری را در تاریکی انجام دادن. تدلیس به این صورت بوده که فرض کنید بنده درس آقای خوئی را درک کردم، از ایشان مطلب شنیدم، جایی نقل می کنم که آقای خوئی این جور گفتند، بعد از من سوال می کنند که تو خودت شنیدی؟ می گویم نه من از آقای فلانی شنیدم یعنی واسطه را ذکر نمی کند، دروغ نگفته، اشتباه نشود، تدلیس غیر از عنعنه است، مثلاً می گوید آقای خوئی این جور گفتند. ما در بعضی از اهل سنت داریم که می گوید ازش پرسیدم، گفت که مثلاً فلانی این جوری گفته، گفتم خودش این را گفت؟ نه، حالا این آقا فرض کنید در کوفه بوده و آن شخصی که اسمش را برده فرض کنید در بصره بوده، به بصره رفت و ازش پرسید که آقا فلانی گفته شما گفتید، گفت نه من از فلانی شنیدم، آن یکی دیگه در شام بود، باز از بصره تا شام رفت، غرض این که معلوم شد این وقتی گفت مطلب را فلانی گفته، دو سه تا واسطه بود، حالا تصادفاً در شهرهای دور هم بودند. تا این را پیدا نکنند، دروغ نبوده، واسطه هم ثقه بوده، اشتباه نشود.

تدلیس یک نوع تضعیف محدود پیش آنهاست، مصطلح نیست، این آقایان ما چون متأسفانه با اصطلاحات عامه وارد نیستند خیال کردند گفتند، گاهی ائمه شأن مدلس اند، ائمه شان هستند نه این که افراد عادی باشند. این تدلیس پیش آنها. مثلاً حالا اسم نمی خواهم ببرم، در خود بخاری دارد مثلاً عن فلان قال سمعتُ فلان يقول. آن وقت در شرحش نوشتند صرّح بالسماع فزالت شبهة التدلیس، ما دام گفت سمعتُ دیگه شبهه تدلیس نیست. دقت می کنید؟ نه این که ایشان ثقه نیست، ایشان جلیل القدر است، اصلاً امام فی الشان، دقت فرمودید؟ لکن مشککش چیست؟ مشککش این است که واسطه را حذف کرده، خودش هم طبقه اش به او می خورد. دقت کردید؟ یک دفعه با طبقه بهش نمی خورد که این مرسل است، تدلیس نیست. من طبقه ام می خورد هشت سال در خدمت آقای خوئی بودیم، بگویم آقای خوئی فرمودند شما خیال بکنید که من از خود آقای خوئی شنیدم، بعد می گویم نه آقای فلانی از آقای خوئی برای من نقل کرد و لذا این اصطلاح را اگر در کتاب اهل سنت دیدیم مرادشان آن است، صرّح بالسماع فزالت شبهة التدلیس. چون این آقا جزء مدلسین بودند، مدلس نه به معنای دروغگو است، یعنی واسطه را حذف کرده. حالا که آمد گفت سمعته يقول، این دیگه سماع است و جای بحث ندارد. خودش هم که جلیل القدر است، دیگه شبهه تدلیسی در بین نیست.

یکی از حضار: این عبارت که إنما هی کتبٌ اشتریتُ من السوق، این از ابن داود خودش مورد قبول است؟ چون روی عن

آیت الله مددی: روی عنه، به نظرم در کشی است اصلش، قال عند موته، رمز کش زده؟ ابن داود هم رمزهاش مختلف است، یکم خرابی دارد.

یکی از حضار: جنج دارد

آیت الله مددی: شاید هم جنج،

یکی از حضار: ین، میم، ضاء، ضعیف،

آیت الله مددی: میم حضرت کاظم است و ضاء حضرت رضا است. حالا یکمی از بحث خارج شدیم خیلی خارج نشویم.

علی ای حال مثلاً ملاحظه فرمودید مراد من از تصحیح که گفتم رجال کشی تصحیح می خواهد این عبارت عن یونس این نباید این طور باشد. یکمی از شرح امروز خارج شدیم، این باید در حقیقت این باشد قال یعنی قال محمد ابن عیسی، إن یونس ابن عبدالرحمن سأل بعض اصحابنا، این طور باید باشد، دقت فرمودید؟ این باید به این صورت باشد، این عبارت جایجا شده. عرض کردم این نکته را که متأسفانه کتاب کشی مشکلات فراوانی دارد، در اوساط علمی نوشته نشده، اصولاً ما اگر همیشه عرض کردم این ضوابط جغرافیائی حدیث خیلی مهم است. ما اگر کوفه را وسط بگیریم یعنی مرکز تولید حدیث پیش شیعه و معارف شیعی بدانیم شرق را به قم و بعد خراسان و بعد ماوراء النهر می رویم، ما دیگه شرقی تر از این سمرقند و کش جایی نداریم، آخرین نقطه شرقی ما این ها هستند، این آخرین نکته ای است که میراث های ما رسیده است. غرب هم به شام و سوریه و مصر و آخرین نقطه غربی ما هم مصر است و این را من گاهی توضیحاتش را دادم که یک حدیث ممکن است در کوفه صادر شده است اما نه در قم مطرح شده و نه در بغداد، نه در خود کوفه، یا در شرق آمده یا در غرب آمده، شرقی ترین نقطه یا در تفسیر عیاشی آمده یا در دعائم الاسلام مثلاً، تفسیر عیاشی و رجال کشی شرقی ترین نسبت به میراث های ما است و دعائم الاسلام و این کتاب اشعثیات، البته صاحب دعائم تازگی کتاب های دیگر ایشان هم چاپ شده، مثل شرح الاخبار و کتاب های دیگر. کتاب های دیگر ایشان کلاً جزء میراث های غربی ما حساب می شوند.

بعد ایشان یونس ابن عبدالرحمن مطرح می کند و ایشان مرحوم یونس از مرحوم هشام از امام صادق نقل می کند که امام صادق فرمودند
فإن المغيرة ابن سعيد لعنه الله دسّ في كتب اصحاب ابي احاديث، این هم خیلی عجیب است. این کتاب کشی مرحوم آقای بروجردی فقط
همین را از کتاب کشی آوردند، در کتاب کشی در ترجمه مغیره ابن سعید، نه یونس. در ترجمه مغیره ابن سعید چندین حدیث به این
مضمون آورده است. و خیلی هم لطیف است و من خیال می کردم این غیلت المغیره را که دیروز در بحث عرض کردم که غیل یعنی
ترور، در این کتاب کشی روایت عجیبی هم دارد که مغیره اصحابش را که به ترور امر می کرد کیفیت ترور هم خفه کردن یا سم دادن
بوده، با شمشیر و چاقو ترور نمی کرد. در یک روایت ما دارد که با خفه کردن، افراد که می خواستند با خفه کردن.

علی ای حال این خیلی، آن وقت چندین روایت دارد، در یک روایتش اصلاً تصریح دارد که اصحابش را بین اصحاب ما می فرستاد و
این احادیث را کم و زیاد می کرد، این جا ندارد، در این عبارت ندارد. این که من دیروز نقل می کردم، من هم تعجب می کردم از کجا
نقل کرده، حالا خودم دیدم یادم رفته بود که در کتاب کشی در ذیل عنوان مغیره ابن سعید روایات فراوانی را آورده و این مطلب ثابت
می شود.

نکته ای را که از این روایت می خواهم بگویم، یعنی این مطلب روایت کاملاً درست است، غیر از این که سند روایت هم معتبر است،
غیر از اعتبار سند مطلبش کاملاً درست است و یک شاهد تاریخی. چون من عرض کردم شواهد یا شواهد تاریخی است یا شواهد دینی
است و یا شواهد مذهبی است، همیشه به طور کلی این طور است. یک شاهد تاریخی خیلی مهم این است که این مغیره ابن سعید زمان
خالد ابن عبدالله قسری (با قاف و سین) ایشان را در کتب اهل سنت دارند که آتش زد، در آتش انداخت اما در روایات ما دارد که
اذقه الله حرّ الحديد، کشته شد، با شمشیر کشته شد، گرمی آهن، با سوزش آهن کشته شد لکن در تواریخ اهل سنت دارد و تاریخش هم
تقریباً زمان زید است، ۱۲۱ و دارد که، من در روایت اهل سنت ندیدم، دارد که خروج مسلحانه علیه خالد کرد، با هفت نفر خارج کوفه
خروج کردند و آن هم دستور داد که اینها را کشتند، به صورت آتش زدن یا حالا روایت ما حرّ الحديد، این یک نکته ای است که من
در بحث های گذشته به آن اشاره کردم و این نکته را معلوم می شود که نکته فنی این بود چون در روایات ما عرض کردیم از امام

.....

باقر روایت نداریم که سوال کردند که آقا احادیث شما متعارض است، این نکته مهمی بود. از امام باقر نداریم، از آن طرف این مغیره ابن سعید جعل کرده، این ها نشان می دهد که این جعل بعد از رحلت امام باقر بوده، این هم یک نکته تاریخی که چون در این جا ندارد ما اضافه بکنیم چون مطلبی را که می خوانیم با شواهد تاریخی. معلوم می شود این جعل ها و وضع ها و دسی که انجام داده چون امام باقر ۱۱۴ بنا بر مشهور، ۱۱۶ هم گفته شده، بنا بر مشهور ۱۱۴ رحلت ایشان است و کشتن مغیره ابن سعید ۱۲۱ است، ۷ سال بعد است. معلوم می شود کاری که اینها کردند بعد از امام باقر بوده یعنی به امام باقر نرسیدند عرض بکنند که روایات شما متعارض است، یک مطلب را این جور فرمودید یا آن جور. این کفریاتی که اینها آوردند و این احادیث باطلی که اینها آوردند اصلا بعد بوده، خیلی عجیب است از این عبارت و این در روایاتی که در مغیره است در تمامشان این طور است. ندارد که مغیره ابن سعید کان یکذب علی ابی عبدالله، تمام روایات امام باقر است. معلوم می شود عمرش دیگه نرسیده که اصحابش را برای جعل و کذب بفرستد برای حضرت صادق سلام الله علیه. خیلی عجیب است، این نکته غریبی است. من توجه نداشتم، امروز باز دو مرتبه با دقت روایت را دیدم، تمام این روایات کاشف از این است که بر امام باقر این جعل و تزویر را انجام دادند. حالا راجع به این که خود امام باقر، ما از امام باقر روایت متعارض گاهی داریم لکن نه نسبت به خودشان. یک شرحی دارد که حالا جایش این جا نیست. بعضی از نوشته ها یا احادیث در کوفه منسوب به امیرالمومنین بود که بعدها تدریجا به مدینه هم رسید که مهم ترینش یک کتابی بود به نام السنن و الاحکام و القضا که مال ابورافع یا مال غیرش بود، فعلا وارد آن بحث نشویم.

حالا تا این جا که رسیدیم قال یونس، وافیت العراق. من به عراق وارد شدم، فوجدتُ بها قطعةً من اصحاب ابی جعفر علیه السلام. اصولا یونس خودش امام صادق را دیده است، می گوید بین صفا و مروه دیدم و لکن فرصت نشد از حضرت سوال بکنم، بعبارة اخرى اصطلاحا می گویند لقی اباعبدالله و لم یرو عنه، لم یسمع منه، حضرت را دید اما از حضرت روایت نکرده است، سوال نکرده است. آن وقت ایشان می گوید وقتی که من در عراق رسیدم هنوز اصحاب ابی جعفر امام باقر هم موجود بودند و وجدتُ بها قطعةً من اصحاب ابی جعفر علیه السلام و وجدتُ اصحاب ابی عبدالله علیه السلام متوافرين، دیگه اصحاب امام صادق را زیاد دیده است، وقتی خود امام را دیده طبعا

.....
اصحاب ایشان را زیاد دیده است. فسمعتُ منهم و اخط کتبهم، این کتب همان نکته ای است که عرض کردیم اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین خیلی تاکید روی کتابت حدیث داشتند، به خلاف اهل سنت که بیشترین تاکید در زمان صحابه، این هم یک شرحی دارد که حالا می گویند عمر این کار را کرد ولی ما عرض کردیم قصه مال عمر نبوده، اصلاً جریان صحابه جریان دیگری است.

به هر حال خیلی روی کتابت کار نکردند. عرض کردم که یک مطلبی است که این خیلی بین علمای ما حتی مرحوم آقای بروجردی هم مفصل نوشتند که مثلاً آن ها منع از کتابت حدیث کردند و کذا، این را من مفصل شرح دادم به این صورت حالا یک احتیاج به شرحی دارد که اگر بخواهیم بگوییم کلاً از این بحث خارج می شویم. لکن اجمالاً برای این که آشنا بشویم این معاصرینی که ما الان داریم اینها عادتاً دو طبقه شدند، یک طبقه شان اصرار دارند که کتابت نباشد، مثل همین کتاب اضواء علی السنة المحمدیة، مال محمود ابوریعه، این ابوریعه خیلی اصرار دارد که کتابت نباشد و یک عده شان اصرار دارند که صحابه هم نوشتند و کتابت بودند، مثل همین کتاب صبحی صالح معرفة الحديث و کتاب بسیار مفصلی است که سه جلد است و واقعا هم مرد ملایی است، قشنگ نوشته، دراسات فی الحديث النبوی، این دراسات اصلاً به ترتیب حروف الفبا ۱۱۰ تا از صحابه را آورده که حدیث را نوشتند. غرض این حالت از قدیم هم بوده، حالا من زمان معاصر خودم را می گویم تا شما الان نوشته ها را ببینید تا به آن زمان برسید.

غرض دو تا خط فکری متشددی در این جهت وجود داشته و اما اهل بیت علیهم السلام از همان زمان امیرالمومنین به عکس اصرار بر کتابت بوده، این دو تا خط کاملاً مختلف است. لذا یونس می گوید: و اخذتُ کتبهم یعنی در زمان خود یونس کتب، اصلاً از کتابهای مشهور آن زمان کتاب الصلوة حریز است، در آن روایت حماد می گوید به امام صادق عرض کردم إني احفظ کتاب حریز فی الصلوة، یعنی این کتاب کاملاً در کوفه جا افتاده بوده که حتی خدمت امام صادق عرض می کند و کتاب عبید الله ابن علی حلبی را، البته نجاشی دارد قیل، عرضه بر امام صادق داشت و فرمود هولاء اهل سنت همچین کتابی ندارند. راست هم هست، چون موطا مالک دو سال بعد از فوت امام باقر است، موطا مالک تالیف ۱۵۰ است، خود مالک ۱۶۷ وفاتش است و عبید الله ابن علی حلبی خیلی قبل از این تاریخ این کتاب را نوشته است. خیلی قبل از مالک، راست هم هست، اُتری هولاء مثل هذا الکتاب، این تاکید می کرده که اهل بیت سلام الله علیهم

اجمعین و این تاکید منشا شد که روی کتاب هم اصحاب بحث بکنند که اصطلاحا به اصطلاح ما یکی از فنون علم فهرست است، فهرستی از این جا درست شد، اخذت کتبهم، این ها زیر بنای فهرست است. فهرستی که بعدها آمد. اهل سنت چون کتب نداشتند به رجال برگشتند، چاره ای غیر از رجال نبود. من عرض کردم رجال تاریخ است و فهرست روح تاریخ است.

و اخذت کتبهم و عرضتها من بعده علی ابی الحسن الرضا علیه السلام.

من کرارا و مرارا در بحث ها عرض کردم از زمان موسی ابن جعفر لکن ابتدای خیلی واضحش زمان حضرت رضا و بعد زمان حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسگری و بالاخره زمان حضرت مهدی سلام الله علیه یک مقداری از توقیعات خود حمیری سوال از حضرت از روی عن آبائک است، یعنی شأن ائمه متقدمین تولید علم بود و بیشتر شأن ائمه متاخرین به خاطر شرائط شدید تقیه بیشتر عرض اینها بود و تصحیح و تنقیح و این که اینها درست است یا نه و لذا عرض کردیم کرارا و مرارا، یکی از فوائد بسیار مهم که خیلی مهم است واقفیه چون بعد از موسی ابن جعفر به حضرت رضا ایمان نیاوردند در این مرحله عرض شرکت نکردند، دقت می فرمایید؟ چون خدمت حضرت جواد نرسیدند، حضرت هادی نرسیدند، لذا واقفیه مجبور شدند که به کتب مراجعه بکنند به جای این که به امام مراجعه بکنند و لذا الان ما مقداری از احادیث واقفیه را در کتاب های خودمان می بینیم به واقفیه بر می گردد و منحصر در واقفیه هم هست و غالبا هم شیخ منفردا آنها را نقل می کند و اصحاب ما هم از آن ها اعراض کردند، لکن از کتاب ابن ابی عمیر است مثلا، مصدرش مصدر خوبی است اما اصحاب اعراض کردند و مرحوم آقای خوئی مثلا گفتند سند معتبر است چون ایشان خبر ثقه را قبول دارد و لذا ایشان فتوا می داد. یک مقدار فتاوی شاذی که مرحوم استاد داشتند مال این جهت است، در حقیقت کتبی بود که بعضی از فرق منحرفه نقل می کردند و درست هم بود، واقعا در آن کتاب بود، نمی خواهم بگویم دروغ گفتند، مطلب درست بود اما این توجه نشد، البته بزرگان ما مثل علامه و بعدها مثل صاحب مدارک و صاحب معالم اصلا به حدیث واقفیه مطلقا عمل نکردند، إلا شاذا علامه در بعضی از موارد، این ها که کلا عمل نکردند لکن ما گفتیم بحث عمل نیست، بحث مذهب نیست، بحث شناخت حدیث است، این حدیث در کتاب ابن ابی عمیر بوده لکن چون اصحاب ما نقل نکردند ابن ابی عمیر هم ۲۱۷، ۲۱۸ وفاتش است، یعنی زمان حضرت جواد،

بعد حضرت هادی، بعد حضرت عسگری و بعد در زمان غیبت، به احتمال بسیار بسیار قوی اینها را عرضه بر ائمه متاخر کردند و آن ها قبول نفرمودند. همین جا الان یونس می گوید فعرضتها علی ابی الحسن الرضا من بعده فانکر منها احادیث کثیره، خب یونس این طور است. تصادفا یونس جزء اوائل کتاب است، گفتند اول ولی اول را فکر نمی کنم. واقفیه یک مذهب انحرافی بود که تشکیلات داشتند و حساب کتابی داشتند و جهاتی داشتند که حالا نمی خواهم متعرض بحث وقف بشوم، خیلی جهات دارد. می گویند به خود یونس پول مفصلی دادند که برگردد و مومن به حضرت رضا نشود، حتی بعضی روایات دارد اول من آمن، اولین کسی که با حضرت رضا بیعت کرد و امامت را قبول کرد یونس است. خب واقفیه طبعاً خدمت حضرت رضا نمی رسند، دقت بکنید! چطور می شود در احادیث واقفیه احادیث شاذ باشد؟ و گاهی هم حدیث معروف است، من که شاذ عرض می کنم خیال نکنید خیلی شاذ باشد، همین حدیث الزمواهم ما الزموا به، چون دو جور دارد هم ما الزموا و هم بما الزموا به، الزمواهم بما الزموا به انفسهم، این منحصر از علی ابن حمزه است، اصلاً از کس دیگری نقل نشده. خب علی ابن حمزه رئیس واقفیه است، رأس الوقف است ولو بعضی از آقایان و حتی بعضی از معاصرین هم اصرار دارند که ایشان واقفی نبوده، دیگه خب این کج سلیقه است. علی ای حال جوابش یک کلمه است.

به هر حال ایشان علی ابن حمزه رأس الوقف است، و منفرداً شیخ طوسی هم نقل کرده، نه شیخ کلینی نقل کرده و نه شیخ صدوق نقل کرده است. این حدیث که خیلی هم معروف است، الزمواهم بما الزموا به انفسهم، متأسفانه از منفردات واقفیه است، هیچ کس دیگر این حدیث را غیر از علی ابن ابی حمزه نقل نکرده و بعدها در مصادر بعدی شیخ طوسی منفرداً نقل کرده، عمل هم کرده و بعدها هم در فروغش ادعای اجماع شده، از زمان علامه به بعد یواش یواش ادعای اجماع هم کردند. ریشه های این اجماع را خدمتتان عرض کردم که خیلی ها ریشه درستی ندارد این است.

فانکر منها احادیث کثیره، حالا شاید این طوری باشد که فانکر احادیث کثیره آن تکنون، این جا می گویم عبارت ها را باید تصحیحش کرد، من احادیث ابی عبدالله علیه السلام، این روایت خیلی مهم است. برای همین هم بود که قمی ها با یونس خیلی بد بودند. عرض کردم چون قمی ها خیلی به روایت اعتماد می کردند، به خلاف یونس. خب یونس می گوید من خدمت حضرت رسیدم حضرت رضا این کار

را کرد، مال من نیست، من بحث سندی و بحث این که حدیثی و محدثی و اصول فقه و فقه و اینها ندارم. این بحث امامت است، امام فرمودند نیست، دروغ است.

و قال الى إن ابی الخطاب کذب علی ابی عبدالله علیه السلام

این هم یکی از شیاطین روزگار است، محمد ابن مقلاس، اسم مقلاس را آن دفعه هم عرض کردم که اسم متعارف نیست، علی ای حال لکن بیشتر معروف است به محمد ابن ابی زینب الاسدی الاجدع، اجدع کسی که دماغش را بریده باشند، نمی دانم چه بوده، دعوایی شده یا جنگی شده، به هر حال ایشان به عنوان اجدع و در بعضی از روایات دارد عبد بنی اسد، معلوم می شود از بنی اسد نبوده، از جزء عبید بوده. کذب علی ابی عبدالله علیه السلام. شهرت ابوالخطاب بیشتر به خاطر قیام مسلحانه ای است که در کوفه کرد بر علیه منصور دوانیقی.

البته عرض کردم راجع به ابوالخطاب، می دانید خطوط سیاسی وقتی وارد شد دیگه حد و حسابی ندارد، مثلاً یک سجاد نامی است که ایشان اسمش را می برد، حسن ابن علی، علی ابن حسن، در کشی، می گوید این لعنه الله کان یقول که ابوالخطاب اعظم شأناً من رسول الله است. چون اسم ایشان هم محمد صلوات الله و سلامه علیه است. ایشان محمد ابن ابی زینب است و محمد ابن عبدالله، این محمد ابن ابی الخطاب عند الله اعظم شأناً من رسول الله است. خب می خواهم بگویم وقتی امور غیر طبیعی شد چون می گوید خداوند در قرآن بعضی جاها عتاب به رسول الله کرده اما به محمد ابن ابی زینب عتاب نکرده، حالا قرآن چه ربطی به محمد ابن ابی زینب دارد؟ این آدم عقلش در چه حدی است؟ عتاب به محمد ابن ابی زینب نکرده و ایشان اجل شأناً از رسول الله است، غرضم می خواهم بگویم این طرف قصه و آن طرف قصه مثلاً از او نقل شده که من پیغمبر هستم و امام صادق هم خداست، خدا من را فرستاده، غرض ایشان مسلماً قیام مسلحانه کرد و حدود هفتاد نفر با ایشان در این قیام شرکت کردند، قیامشان هم غالباً به این صورت بود که یا از خانه ای یا از مسجدی، این ها از مسجد در آمدند، مسلحانه از همان دم مسجد با پلیس درگیر شدند، لکن همه شان در همان دم مسجد کشته شدند، اصلاً وارد

شهر کوفه هم نشدند، دم در مسجد کوفه تمام هفتاد نفر کشته شدند، یک نفر که مجروح بود شب فرار کرد که همان ابو خدیجه است که روایت ابو خدیجه داریم. این ابو خدیجه از بقایای جماعت ابو الخطاب است.

و قال لی إن ابی الخطاب کذب علی ابی عبدالله علیه السلام لعن الله ابا الخطاب و كذلك اصحاب ابی الخطاب یدسون فی هذه الاحادیث إلی یومنا هذا فی کتب اصحاب ابی عبدالله. این حدیث این قسمتش یعنی تا زمان حضرت رضا سلام الله علیه، ۳۰۲ و ۳۰۳، این کار را می کنند إلی یومنا هذا فی کتب اصحاب ابی عبدالله علیه السلام.

فلا تقبلوا علینا خلاف القرآن.

خیلی انصافاً روایت جلیله ای است و لکن این را مرحوم آقای بروجرودی در اخبار علاجیه، این تعارض را علاج نمی کند، این اصلاً می گوید تعارض بی اساس است، علاج نمی کند، می گوید اصلاً در احادیث اهل بیت تعارض نیست، اگر شما معارض می بینید مجعول و ساختگی است، افراد منحرفی بودند در لابلای کتب اینها را جا دادند.

فإنّا إن تحدّثنا حدّثنا بموافقة القرآن و موافقة السنّة، إنا عن الله و عن رسوله تحدّث و لا نقول قال فلان و فلان. فیتناقض کلامنا.

دیروز در بحث عرض کردم کلمه تناقض نداریم، این جا تناقض داریم، ما در روایت تعارض نداریم، فیتناقض کلامنا و اشاره ای کردیم، نقض در لغت عرب به دو معنا آمده، یکی از بین بردن و زوال، یکی هم به معنای سست کردن است. نقضت الحبل یعنی طناب را باز کردم، شل کردم که بتوانم پاره اش بکنم و کالتی نقضت غزلها به معنای ازال، نقضت الشمس ازل، خورشید که آمد سایه از بین رفت. و لذا عرض کردیم لا تنقض الیقین بالشک را مرحوم شیخ به معنای دومی گرفته است، یعنی سستش نکنید، اما در کتب اهل سنت لا تنقض به معنای اولی است، از بین نبرید، این دو تا را خوب دقت بکنید؛ در کتب اهل سنت این طور است، الیقین لا یزال بالشک، البته لا یزول بالشک هم دارند. الیقین لا یزال، این معنای نقض به معنای زوال است. اما مرحوم شیخ به معنای لا تنقض که نقضت الحبل به این که شل کردم مثلاً، حالت سستی در آن ایجاد کردم.

بعد فرمود فیتناقض کلامنا، إن کلام آخرنا، آخر غیر منصرف است، آخر منصرف است.

.....
إن کلام آخرنا مثل کلام اولنا و کلام اولنا مصداقُ لکلام آخرنا

این یک نکته بسیار لطیف و بسیار دقیقی است که ائمه علیهم السلام فرمودند و در عبارات هست و این مسلم است یعنی این روش اصحاب ما قطعی است. ببینید اهل سنت فقهایشان اختلاف اقوال دارند، مثلاً شافعی وقتی که در عراق بود فتاوایی داشت، بعد که به مصر رفت و در مصر سفر کرد و در مصر فوت کرد قبرش هم إلى الان حرمش در مصر است، آن جا فتاوای جدید دارد و لذا معروف در بین شافعیه معروف است، قال فی القديم و قال فی الجدید، جدید مال مصر است و قدیم مال عراق است. روشن شد؟

بحث را دقت بکنید آن وقت تناقض، مخصوصاً اختلاف در روایت امام صادق یا اختلاف در روایت امام صادق با امام باقر، اهل سنت این اختلاف را مثل اختلاف شافعی می گیرند، مثلاً و قال الباقر و قال ابنه الصادق کذا، این جوری، ابوحنیفه چی گفت و شافعی چی گفت، شافعی در قدیم چی گفت و در جدید چی گفت. در بعضی از مسائل از ابوحنیفه سه رای هم نقل کردند، چون فقیه بود و حتی یک عبارتی است که این در اول دعائم هم آمده، به نظرم در کتب اهل سنت هم دیدم، یک مرد خراسانی به ابوحنیفه گفت، ابوحنیفه جواب داد، گفت آقای ابوحنیفه سال گذشته یا دو سال قبل یک نفر از خراسان یا من آمدم از تو پرسیدم این جواب را دادی، گفت بله خب آن وقت نظر ما آن بود و الان نظر ما این است. گفت مرد حسابی یعنی چه آن وقت نظر ما آن بود. ما این فتوای تو را خراسان بودیم، خون ها ریخته شد، اموال در به در شد، چی می گویی که فتوای ما آن زمان این بود و حالا این است، تو نمی دانی با آن فتوایی چه اوضاعی درست شد؟ دقت بکنید.

هدف ائمه علیهم السلام این بود که تعارض در کلمات و اختلاف در اقوال اهل سنت ثبوتی است، واقعا دو قول داشتند، اما تعارض در روایات ما اثباتی است، واقع دو تا نیست، خب این مطلب خیلی مهمی است. إن کلام آخرنا، تعارض در ما کلاممان یکی است، تعارض اگر می بینید، بین حدیث امام صادق با امام باقر، یا دو حدیث از امام صادق یا دو حدیث از امام باقر، این تعارض اثباتی است. این تعارض ثبوتی نیست، در مقام واقع ما متعارض صحبت نمی کنیم مثل اهل سنت که دو قول و دو فتوا دارند، مثل شافعی که قدیم و جدید دارد، آن جا تعارض و اختلاف واقعی است، ثبوتی است، واقعا اولاً رایش این بود و بعد هم واقعا رایش عوض شد. مثل علمای ما

.....

که اول یک رای دارند و بعد رای عوض می شود اما در مورد روایات ما حتی نسبت به ائمه مختلف، عرض کردم اهل سنت این قدر که من در کتاب هایشان نگاه می کنم غالبا این است، و قال الباقر، و قال ابنه الصادق، و قال ابنه الرضا، این ها را اقوال می گیرند، مثل اقوال علما، این ها اصلا ملتفت نیستند که این با مبانی شیعه نمی سازد، دور از مبانی شیعه است. این کلامی را که یونس می گوید واقعا کلام عجیبی است، إن کلام آخرنا مثل کلام اولنا و کلام اولنا مصداقُ لکلام آخرنا و إذا اتاکم من یحدثکم، در حقیقت امام دو تا نکته در این جا می گویند، اصولا این روایات را باید خوب دقت کرد، روایات موافق کتاب و موافق سنت را یک بحث این است که ما چطور مطالب را می گوئیم، خوب دقت بکنید، یک بحث این است که شما چطور تشخیص بدهید. ما چطور مطالب را می گوئیم؟ ما به قیاس نمی گوئیم، ما به رای نمی گوئیم، به استحسان نمی گوئیم، به اجماع صحابه نمی گوئیم، ما هر چه می گوئیم از قرآن و سنت است، عده ای از این روایات که می گوید کلام ما مراد این است. خوب دقت بکنید، مثلا در روایت دارد آرایت لو کان کذا، حضرت می فرماید نحن لسنّا من اصحاب ارایت، رای جایش این جا نیست. این احادیث دو مضمون دارد، یک مضمون حدیث لذا اولش گفت لا تقبلوا علینا، إلا ما وافق، لا تقبلوا، یعنی شما با روایات ما چه برخورد می کنید؟ دقت کردید چی می خواهیم بگوئیم؟ این فهم حدیث و فقه حدیث است و یکی این که ما چکار می کنیم، اصولا ما به قیاس، به استحسان، به رای، به این جور حرف هایی که اهل سنت دارند، به این حرف ها عمل می کنیم، مثلا مالک یکی از عقایدش این است که اجماع خصوص فقهای اهل مدینه حجت است، البته رد کردند و خود احناف دارند رد بر مالک لکن ایشان اجماع خصوص اجماع فقهای اهل مدینه، طبعا در مسائلی است که نص ندارد، عرض کردم در کتاب موطا جمع شده، من شاید یک دورش را دارم، شاید دو دوره است. سه جلدی است، شرح مواردی که مالک ادعای اجماع در فقهای اهل مدینه کرده است. این را من چرا اهتمام داریم؟ چون قطعا مالک به امام صادق به عنوان یک فقیه اهل مدینه نظر می کرده، برای رسیدن به کلام امام صادق بد نیست، و انصافا هم عده زیادی مطابق با فتوای اهل بیت است. با کلام اهل بیت است، اما توش مخالف هم دارد. من اول خیال می کردم مخالف ندارد، حدود ۳۰۱ مسئله است که در آن ها ادعای اجماع اهل مدینه کرده، این قسمت کار مالک در موطا از این جهت خیلی حائز اهمیت است، برای این که ما بشناسیم در مدینه لا اقل از امام صادق چی نقل می کردند، چون مالک حدود

نوزده سال وفاتش بعد از امام است و تازه هم دارد حدّثی جعفر ابن محمد، موطا هم نقل می کند، مالک در موطا از امام صادق نقل می کند و به امام صادق با احترام است یعنی رتبه امام هم بر او مقدم است و اصلاً قابل مقایسه نیست، رتبه یعنی پیش مردم عادی و قابل قیاس در این جهت با امام نیست.

و دقت بفرمایید امام می خواهند بفرمایند ما از این راه ها، چون من سابقاً به یک مناسبت هایی عرض کردم بعضی از احادیث شاید خیلی قوی نبود، بعد یک دفعه فقهای اهل مدینه آن را قبول کردند، حالا ان شاء الله در مکاسب حالی رسید الخراج بالضمنان از این قبیل است، توضیحاتش را در بحث مکاسب عرض خواهم کرد.

این فقهای اهل مدینه را قبول کردن ولو مثلاً مستندش ضعیف باشد، دقت می کنید؟ امام صادق گفتند ما اهل این حرف ها نیستیم، ما هر چه که می گوئیم یا قرآن است یا سنت است، اصلاً اهل این حرف ها، رای باشد یا اجتهاد باشد، قیاس باشد نیست. این کار ما، کار شما، شما هم نگاه نکنید، اگر احادیث است که توش علامت حق و حقیقت و نور است آنها را قبول نکنید. و إذا اتاکم من یحدّثکم بخلاف ذلک.

ببینید اولیش مال خودشان بود، دومیش مال شیعه است که شما چکار بکنید، فردّوه علیه، و قولوا أنت اعلم بما جئت به. بعد امام فرمودند فإن مع کل قول منا حقیقه و علیه نور، این از رسول الله هم نقل شد، إن علی کل حق حقیقه و علی کل ثواب نورا. حالا شرحش باشد. بعضی ها خیال کردند، کلمه حقیقت در لغت عرب به معنای پرچم آمده، پرچم بلند، پرچم بزرگ که رمز ارتش بود، این را هم حقیقت گفتند، إن مع کل قول منا، بعید است مراد این باشد و علیه نور فما لا حقیقه له و لا نور علیه فذلک قول الشیطان.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین